

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

## به سلسله نشر مقالات سابق

(مقاله پنجم)

این مقاله و سه مقاله دیگر این سنخ را ، به مناسبت هفتمین سالروز قتل "احمد شاه مسعود"، مجال دوباره نشر میدهم و این بار در پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان". در مورد نفس قتل او و علل و عواملش، بهتر است موضوع به آینده واگذاشته شود ؛ "آینده" ای که خود پرده اسرار را خواهد درید.

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین، ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۷

## احمد شاه مسعود – کابل گیرک ثانی؟؟؟ به تقریب قتل مسعود

در دوره زمامداری اعلیحضرت محمد ظاهرشاه از بس در مورد "مارشال شاه ولی خان غازی" مبالغه میشد و در مطبوعات از وی به لقب "فاتح کابل" یاد میگردید، کابلیان طنز پرداز و "کَور گوی" ترکیب "کابل گیرک" را برایش اختراع کرده بودند.

اینک آقای "عبدالحی خراسانی" که مسحور ترکیب "فاتح کابل" – و شاید "کابل گیرک" هم – شده اند ، به مناسبت قتل قوماندان مسعود مقاله ای نوشتند زیر عنوان "مسعود فاتح کابل و حافظ استقلال افغانستان" ، که سخت به شیگفتم انداخت. بلی به شگفتم انداخت، که چطور حب و بغض نسبت به کسی، قضاوت آدمی را از "واقعیت بینی" و "انصاف" به فرسنگها دور می اندازد. آقای "عبدالحی خراسانی" آنقدر مسحور شخص مسعود و کارنامه روی پرده اش گردیده ، که نمیخواهد واقعیت های تلخ و سخت تباهن کارستان وی را ببیند. میخوام از جنابشان بپرسم، که آیا مسعود را گاهی به نظر انتقادی هم مطالعه کرده اند؟؟؟ آیا نظرات و نوشته هائی را که بر جنبه های منفی زندگانی و کارنامه قوماندان مسعود انگشت میگذارند – و چنین نوشته ها کوت کوت و خروار خروار در هر گوشه و کنار سراغ میگردند – هم موقع داده اند که به چشم و گوششان برسد؟؟؟ یقین دارم که اگر ایشان و همه "مسعودپرستان" ذره ای از انصاف و واقعیت بینی میداشتند ، اینقدر به مداحی و مُداهنه شیبیه به افسانه های "جند و پری" (جن و پری) ، نپرداختند. درست به یاد دارم که سالها پیش کسی دیگر از سرسپردگان به اصطلاح ایرانی "پرو و پا قرص" مسعود، آنقدر از کارستان احمد شاه مسعود به وجد آمده بود، که آرزو میکرد، فردوسی دیگری بیاید و شاهنامه دیگری در وصفش بسراید؛ و من می گویم که چنین "شاهنامه" ای بالتبع باید به نام "احمد شاه مسعود نامه" یاد میگردید. (۱)

یاد غازیان جنگ استقلال وطن گرامی باد و یاد کسانی که وطن را از آشوب اغتشاش حبیب الله کلکانی رهانیدند. یکی از افسران والامرتبتی که در نجات پایتخت از شر ظلمت و تاریکی، سعی بلیغ نمود و عملیات قاطعش کابل را آزاد کرد، سپاهسالار شاه ولی خان بود، که بعد بزرگترین لقب عسکری "مارشال" را کسب کرد. وی چون در نبرد استقلال در جبهه پکتیا در پهلوی برادران غازی خود، سپهسالار شاه محمود خان و خصوصاً برادر ارشد خود "سپهسالار نادر خان" سهم چشمگیر داشت ، لقب "غازی" گرفت. و چون کابل عزیز را و به گفته ابوالفضل بیهقی – این "حضرت بزرگوار" (۲) را که پاینده باد – از شر ظلمت و شرارت رژیم وحشت آور حبیب الله کلکانی نجات داده بود، عنوان "فاتح کابل" را حاصل نمود.

حال ببینیم که "فاتح ثانی کابل" یا "کابل گیرک ثانی" چطور کابل را گرفت و با این شهر عالیشان چه کرد؟؟؟

شاه ولی خان و احمد شاه مسعود در دو قطب کاملاً متضاد بهم قرار گرفتند. اولی کابل را گرفت، تا دوباره نظم و آرامش بوجود آید و قلب تپان و چشم و چراغ افغانستان دوباره نفس براحت بکشد. اما دومی چه کرد؟؟؟ کار دومی این بود، که از یک شهر شاد و آباد، ویرانه غمینی بسازد. گویا وی کابل را از رژیم داکتر نجیب الله گرفت، تا تار و پود و رگ رگش را ببرد و از یک شهره زنده و تپنده، "شهر مردگان" و به اصطلاح اروپائی "شهر ارواح" و "شهر اشباح" (۳) درست کند.

ضربه ای را که کابل از دست "کابل گیرک ثانی" و حریفان رنگ رنگش - اعنی گلبدین و دوستم و مزاری ... - چشید، فقط در داستانهای "ساینس فکشن" و یا در کروئولوژی ویرانی شهرهای المان در هنگام جنگ عمومی دوم و شهرهائی نظیر "دریسدن" Dresden میتوان سراغ کرد. و چه بسا که ویرانی کابل خود "افسانه" ای و "مثل"ی برای آیندگان گردد؛ آیندگانی که ان شاء الله از شر جنگ و تباهی نجات یافته باشند و در رفاه عام و تام و در فوز و فلاح دنیای مُعاصر و در سطح و شرایط جهان متمدن بسر برند. خدای مددگار وطن و هموطنانم باد، که چنان روزهایی را به چشم سر ببینند و چنین روزهای نکبتبار سه دهه جنگ را فقط در کتب تاریخ یا در یادداشتها و حافظه بزرگسالان و معمران، سراغ کنند.

مردم افغانستان و خصوصاً کابلیان درد رسیده و هر دم شهید، خوب میدانند که دادن لقب کذائی "فاتح کابل" برای کسی که با همدستی جنایتکاران دیگر کابل را به ویرانه و حشتناکی تبدیل کرد، کاریست سخت جفاکارانه. مسعود را "فاتح کابل" نامیدن، در واقع حکم "نمک پاشیدن" بر زخمهای صدها هزار کابلی مظلوم را دارد.

- کسی که برای قبیله انحصاری قدرت با جناحی از پرچم بساخت و بر کابل مسکین بناخت، "فاتح کابل" نیست.  
- کسی که بخاطر حفظ یکه تازانه قدرت با تمام گروههای مجاهدین جنگید، "فاتح کابل" نیست.  
- کسی که بخاطر کسب یکه تازانه قدرت دولتی پلان "بینان سوان" و طرح انتقال صلح آمیز قدرت دولتی به یک "تیم تکنوکرات" حاضر و آماده را برهم زد، "فاتح کابل" نیست.

- کسی که دستگاه منظم دولتی رژیم داکتر نجیب الله را متلاشی ساخت، تا طرفداران و جنگجویان بی بند و بار خود را بر اوضاع مسلط سازد و روز روشن کابلیان مظلوم را شب تار گرداند، "فاتح کابل" نیست.

- کسی که اردوی مجهز و کوره دیده و مقتدر افغانستان را تار و مار کرد و زمینه مداخلات همسایگان و خصوصاً پاکستان را آماده ساخت، "فاتح کابل" نیست.

- کسی که قوای صدهزار نفری ژاندارم و پولیس افغانستان را رخصت کرد و زمینه هرج و مرج و هزار و یک ناروایی را در شهرها و خصوصاً شهر ملیونی کابل مهیا گردانید، "فاتح کابل" نیست.

- کسی که غرب کابل را به تل خاک مبدل ساخت و ضمن قتل عام افشار، هزاران خواهر و برادر هزاره ما را سر به نیست کرد، "فاتح کابل" نیست.

- کسی که با ایادی "شورای نظار" خود - از قبیل برهان الدین ربانی، دلگی مشر قسیم فهمیم، یونس غیرقانونی و غیره - عامل اصلی بربادی وطن بعد از سقوط داکتر نجیب گردید و زمینه بروز و نشو و نمای طالبان شد، تا بیابند و پوست از سر مردم جدا سازند، "فاتح کابل" نیست.

بلی چنین کسی را "فاتح کابل" خواندن، گناهیست نبخشدنی و توهین نیست به خون پاک شهیدان کابل.

"زین هم بترش نیز بگویم که چه باشد؟" : از این بدترش هم اینست که:

## چنین کسی را "حافظ استقلال افغانستان" بخوانند

## و از خدا و خلق خدا شرم هم ندارند(۴) !!!!

### توضیحات :

۱ - این وطندار عزیز ما "محمد نعیم کبیر" نام دارد، که حدوداً ده سال قبل در جریده "امید" مضمونی نوشت و چنین نغمه رومانتیک و شاعرانه ای را سر داد.

۲ - "حضرت" کلمه ایست زیبا و قدیم که در دری متقدمان فراوان بکار رفته و من این لغت را تیمناً برای پایتخت وطنم بکار میبرم. در کلام پیشینیان مفخم ما "حضرت" در معنای "شهر بزرگ"، "شهر اعظم" و "پایتخت" استعمال گردیده. ابوالفضل بیهقی در تاریخ معظم خود "تاریخ مسعودی" یا "تاریخ بیهقی" در مورد "غزنین" فرماید :

« ... و چون در اول این تاریخ فصلی دراز بیاوردم در مدح غزنین، این حضرت بزرگوار که پابنده باد، آن واجب دارم و فریضه بینم که کسانی که ازین شهر باشند و در ایشان فضلی باشد، ذکر ایشان بیاوردن، خاصه مردی چون بوحنیفه که کمتر فضل او شعر است و بی اجری و مشاخره درس ادب و علم دارد و مردم را رایگان علم آموزد... » (ص ۲۷۵ "تاریخ بیهقی" باهتمام داکتر غنی و داکتر فیاض، انتشارات خاجو، چاپ چهارم، ۱۳۷۰) استعمال "حضرت" در متن مقاله با لغت اعزازی "حضرت" و "بی بی" و غیره که از روی اخلاص دینی و مذهبی پیش روی نام مردان و زنان خاص بکار رود، ارتباطی ندارد.

۳ - "شهر ارواح" و یا "شهر اشباح" ترجمه تحت اللفظ ترکیببات فرنگی است، که در زبانهای مختلف غربزمین بکار برده میشود، در آلمانی مثلاً بشکل Geisterstadt.

۴ - "دارد" در عین تلفظ در دو مفهوم استعمال می‌گردد. یکی در مفهوم "فعل حال" ، و دیگر در مفهوم "مضارع" که "التزام" را می‌رساند. در زمانه ما حالت دوم را بخاطر سهولت تفهیم ، به شکل "داشته باشد" بکار می‌برند. در متن بالا "شرم ندارد" در مفهوم "شرم نداشته باشد" ، یعنی در وجه "التزامی" ، استعمال گردیده است.